

هگل، منتقد فلسفه نقادی کانت*

دکتر کریم مجتهدی

استاد فلسفه در دانشگاه تهران

ابتدا لازم می‌دانم از کسانی که این همایش فلسفی را برگزار کرده‌اند، تشکر کنم؛ در ضمن، خوشحالی خود را از شرکت در این مجلس بیان دارم. جای خوشبختی است که مسائل فلسفی در کشور ما به مرور، خاصه در این سال‌های اخیر، به‌طور جدی و وسیع مطرح می‌شوند؛ حضور انبوه جوانان در این مجلس، خود دلالت بر این معنی دارد. شاید سخن گزافی نباشد که بگوییم تفکر، محرک فرهنگ و ضامن رشد آن است و بدون آن رکود حاصل می‌شود؛ یعنی چیزی که سلامت را از فرهنگ سلب می‌کند و هویت حی و حاضر یک قوم را به نابودی می‌کشاند. به همین دلیل، مسئولیت فیلسوف که ادعای پاسداری از اصالت تفکر را دارد، خواه ناخواه اهمیت خاصی پیدا می‌کند و گویی او همیشه باید هوشیار بماند و بداند که راه دور است و سطحی‌اندیشی در کمین.

برای اینکه به عنوان کلی این همایش یعنی «نقد فلسفی» هرچه بیشتر وفادار باشم، در عنوان گزارش خود، به‌نحوی، دو بار به مفهوم نقادی متوسل شده‌ام:

*. این متن به تاریخ ۱۷ اسفند ماه ۱۳۷۷ در دومین همایش «نقد فلسفی» - دانشگاه علامه طباطبایی گزارش شده است. (منبع عمده: مجتهدی، ۱۳۷۷)

موضوع «هگل، منتقد فلسفه نقادی کانت»، جنبه تخصصی دارد و به ناچار در جمع متخصصان باید چنین هم باشد.

بحث را از کانت آغاز می‌کنم: تفکر او عملاً نقطه عطفی در تاریخ فلسفه عصر جدید غرب است و تقریباً هیچ فیلسوف بعدی را در اروپا نمی‌توان یافت که، چه در جهت مثبت و چه در جهت منفی، تا حدودی از افکار او بهره نگرفته باشد. صرف‌نظر از مفسران و منتقدان اولیه او در اواخر قرن هیجدهم در آلمان^(۱)، فلاسفه بزرگ دیگر بعداً هر یک به نحوی به تأمل و تفکر در فلسفه نقادی او پرداخته‌اند. فیخته به نقادی عقل عملی (نقد دوم) توجه کرده و با تعمیم آن خواسته است از بن بست عدم امکان شناخت در مسائل مابعدالطبیعی‌رهایی یابد؛ شلینگ به کتاب نقد قوه حکم (نقد سوم) روی آورده و در درجه اول به تأمل در مسئله هنر پرداخته و به نحوی «هنر» را به ارغنون واقعی فلسفه طبیعت خود مبدل کرده است. ولی هگل بیشتر در «نقادی عقل محض» یعنی نقد اول دقت دارد و می‌خواهد با تأمل در آن به امکانات دیگری برای این عقل که صرفاً نظری است، دست یابد.

هگل در دوره تحصیلی خود در مدرسه الهیات تو بینگن، بیشتر وقت خود را به مطالعه فلسفه کانت مصروف کرده و بعداً نیز همیشه تا آخر عمر، یکی از محرک‌های اصلی فعالیت ذهنی او فلسفه کانت باقی مانده است. هگل گویی دائماً با کانت در حال محاوره و گفت‌وگو بوده و اعتبار افکار خود را با رجوع به چارچوب فکری کانت می‌سنجیده است. این موضوع در اغلب آثار هگل قابل اثبات است.

او در دانشگاه ینا، قسمت عمده یکی از مهم‌ترین مقالات چاپ‌شده خود، یعنی «ایمان و دانش» را به کانت اختصاص داده است. در این مقاله، هگل فلسفه کانت را تحلیل و نقد می‌کند؛ چه، به نظر او کانت نتوانسته است مسئله اصلی خود یعنی امکان صدور احکام تألیفی ماتقدم را توجیه کند و به ناحق عقل را از فاهمه جدا و فعالیت دیالکتیکی آن را کاملاً عقیم قلمداد کرده است.

هگل در مقدمه و مدخل اصلی کتاب پدیدارشناسی روح (منظور پیشگفتار کتاب نیست) نیز توجه زیادی به فلسفه کانت دارد و اصلاً در کل آثار دیگر او هم می‌توان

هگل، منتقد فلسفه نقادی کانت ۳

نوعی زیربنای فکری، برگرفته از کانت را نشان داد، هرچند که به منظور انتقاد از کانت دست به چنین کاری زده باشد. البته ما در اینجا بیشتر به موارد اختلاف این دو فیلسوف نظر داریم، با اینکه تشخیص اختلاف خود از لحاظی به اثبات نوعی تشابه به هم دلالت دارد.

به طور کلی کانت مسئله عینیت را فقط در حد «حکم»، یعنی در حد فاهمه^۱، مطرح کرده و هگل به این مسئله در حد استدلال یعنی در حد عقل^۲ پرداخته است. کانت با تفکیک «پدیدار»^۳ از «نفس الامر»^۴ نه تنها به تمایز علوم و میزان اعتبار و ایقان آنها در نسبت با فاعل شناسا پرداخته، بلکه عملاً محدودیت فاعل شناسا را در شناخت متعلقات خود نمایان ساخته است. «نفس الامر»، مرز و حدود شناسایی معتبر و عینی است و اگر حصول هرگونه شناسایی عینی در عرصه نفس الامر و اشیا فی نفسه مُنتفی است، این خود به معنای عدم امکان تعمیم علم طبیعت (فیزیک) به سایر قلمروهای دانش است.

سلف کانت - یعنی دکارت - می پنداشت که ایقان موجود در روش ریاضی آن قدر هست که امکان تعمیم و تسری آن را به سایر قلمروهای دانش فراهم آورد؛ ولی کانت، برخلاف دکارت، تلاش می کند تا نشان دهد «مابعدالطبیعه» - یعنی عرصه ای که به شناخت ذوات و امور نفس الامری تعلق دارد - به عنوان «علم» ناممکن است ولی به عنوان «محصول تمایل طبیعی عقل» ممکن و موجه است. از این رو در فلسفه استعلایی کانت، فاهمه به عنوان مبدای صوری وحدت بخش و ترکیب کننده احکام تألیفی ماتقدم از عقل به عنوان مبدای «معانی ماتقدم» تمایز می یابد و به همین دلیل، عینیت تنها در صورت اعمال مبادی فاهمه به شهود حسی معنا می یابد، در حالی که معانی ماتقدم عقل از ویژگی عینیت بی بهره اند.

فاهمه به معنایی که در سنت کانت به کار رفته - به نظر هگل - همان عقلی است که از امکانات ذاتی خود صرف نظر کرده است. هگل در مورد فاهمه، یعنی عقلی که

1. Verstand

2. Vernunft

3. Phenomena

4. Noumena

دیگر جرأت و جسارت خود را ازدست داده، به‌عنوان شعور محروم و اندوه‌بار سخن گفته است. به همین دلیل می‌توان تصور کرد که منطق هگل - که او آن را علم منطق می‌خواند - نه فقط بسط و گسترش فلسفه کانت بلکه به معنای کلی‌تر، احیای دوباره آن فلسفه است؛ به عبارت دیگر، عینیتی که در حکم تألیفی ماتقدم، کانت به عالم «ما فی الطبیعه» فیزیک محدود کرده، در منطق هگل عمیقاً در همه موارد بسط پیدا می‌کند و اثبات و ثبوت در تمامی زمینه‌ها در هم منعکس می‌شود. به‌نظر هگل، مفهوم عقل خود مستلزم قبول این اصل است که حدودی برای آن متصور نمی‌شود و ما هر طور آن را تعریف کنیم، باز هم ابعاد و امکانات آن از تعریف متداول - به هر اندازه که آن را وسیع تلقی کرده باشیم - فراتر می‌رود، به‌نحوی که در این نظرگاه تا حدودی به‌مانند فلسفه اسپینوزا، صرف تعقل ما را متوجه امر نامتناهی می‌کند و اگر این جنبه را از تعقل حذف کنیم، دیگر تفکر، عمق و اصالت خود را ازدست خواهد داد.

از لحاظ آموزش فلسفه غرب، بدون شناخت فلسفه کانت و روش استعلایی آن نمی‌توان راهی برای ورود به منطق دیالکتیکی هگل - که همان فلسفه و هستی‌شناسی او است - پیدا کرد.

هگل برای رفع محدودیت فلسفه استعلایی، مقولات فاهمه کانت را در تحلیل استعلایی، به دیالکتیک مؤول ساخته است. قبلاً نیز اشاره کردیم که در فلسفه کانت، محور نقادی براساس حکم بنیان گرفته و در فلسفه هگل، حکم در استدلال ادغام شده است، همان‌طور که تصور و مفهوم در حکم قابل ادغام دانسته شده‌اند؛ در نتیجه، حرکت فکر از طریق جزئی، میان کلی و شخصی رابطه انتقال دائمی و نوسانی برقرار می‌کند و تفکر نوعی استدلال قیاسی می‌شود که علاوه بر تداخل کلی و جزئی و شخصی، یکجا هر بار نوعی قیاس و استقراء و تمثیل را ممکن و لازم می‌سازد و آنها را در هم انعکاس می‌دهد؛ و الاً فکر فاقد محتوا خواهد شد و صرفاً صوری باقی خواهد ماند. به‌نظر هگل، فکر به‌تمامه باید فعال و در کار باشد، یعنی فکری که مؤثر است^(۲) و نه فقط حقیقت انتزاعی بلکه صورت عقلی واقعیت را

نشان می‌دهد.

البته در بحث راجع به انتقال منطق استعلایی کانت به منطق دیالکتیکی هگل، جنبه‌های فنی ظریفی وجود دارد که نمی‌توان آنها را نادیده گرفت. کانت، برخلاف ارسطو، مقولات را به معنای جنس‌الاجناس و ماهیات موجودات در نظر نگرفته، بلکه صرفاً از لحاظ بحث‌المعرفه به آنها توجه داشته است. مقولات کانتی، مفاهیم محضی هستند که به داده‌های حسی توجه دارند و محتوای خود را از آنها می‌گیرند. از طرف دیگر، این مقولات بر اساس چهار وجهه نظر یعنی کمیت و کیفیت و نسبت (اضافه) و جهت طبقه‌بندی می‌شوند.^(۳) میان این مقولات، برخلاف سنت ارسطو، تباینی وجود ندارد و آنها در گروه‌های سه‌تایی در یکدیگر تداخل پیدا می‌کنند. مثلاً در وجهه نظر کمیت، مقوله سوم یعنی تمامیت، جمع کلی و جزئی است؛ و از این لحاظ، دیگر تقسیمات دوگانه^۱ نیست، بلکه سه‌گانه^۲ است. از سوی دیگر باید گفت که کانت میان چهار وجهه نظر رابطه‌ای برقرار نکرده است؛ اما کوشش هگل دقیقاً از همین جا شروع می‌شود. او سعی دارد مقولات فاهمه را به مقولات عقل مؤول سازد؛ و برخلاف کانت، وجهه نظر کیفیت را بر وجهه نظر کمیت مقدم می‌داند.

در فلسفه هگل، حکم وجودی، در بطن استدلال به حرکت درمی‌آید؛ هستی به عنوان «وضع» نیستی به عنوان «وضع مقابل» و بالأخره نامتناهی به عنوان «وضع مجامع» در نظر گرفته می‌شود. توجه به اصل صیوروت، خواه‌ناخواه موجود را به نحوی تحت جنبه نامتناهی قرار می‌دهد. فقط در شدن و تحول یافتن است که هر چیزی معنای اصلی خود را می‌یابد و ماهیتش از کمون به منصفه ظهور پدیداری درمی‌آید و بر ملا می‌شود.

– در وجهه نظر کمیت، حکم انعکاسی است؛ و همان‌طور که گفتیم، در بطن استدلال از مسیر کلی و جزئی و شخصی و بالعکس به حرکت درمی‌آید.

– در وجهه نظر نسبت (اضافه)، در مرتبه سوم (همانند فلسفه کانت)، حکم مبتنی بر ضرورت است و در استدلالی که به امور حمله‌ی و شرطی و انفصالی توجه

دارد، به کار می‌پردازد.

– بالأخره، در وجهه نظر جهت، حکم به آنچه از ابتدا مورد نظر هگل است، می‌رسد؛ یعنی حکم ابتناء بر صورت عقلی^(۴) پیدا می‌کند و در سه مرتبه ظنی و قطعی و یقینی، مشخص می‌شود.

هگل استدلال را نیز بر سه قسم می‌داند: وجودی، انعکاسی و ضروری؛ که در اینجا، از تفصیل بیشتر در این مورد خودداری می‌کنیم.

در خاتمه، تذکر یک نکته لازم به نظر می‌رسد؛ و آن اینکه شاید صحیح نباشد که ما اصلاً از وجوه تشابه یا اختلاف میان فلسفه کانت و هگل صحبت بکنیم. نظر اصلی هگل هم این نیست که واقعاً موضعی مقابل کانت بگیرد؛ بلکه بیشتر سعی دارد وسعت و کاربردی را نشان دهد که کانت برای روش استعلایی خود باز نشناخته است.

به نظر هگل، برخلاف نظر کانت، حکم تحلیلی از حکم تألیفی قابل تفکیک نیست؛ همان‌طور که در مقایسه با سنت اسلامی، معقولات ثانی منطقی از معقولات ثانی فلسفی قابل تفکیک نیست. گویی در هر مرتبه از تفکر استدلالی، با احکام تألیفی ماتقدمی سروکار داریم که حرکت تدریجی شناخت عقلانی ما را ممکن می‌سازد. از نظرگاه کانت، وضعیت «تعارض احکام»^۱ از نوعی فراروی عقل از حدود پدیدارها حاصل شده است و گویی عقل را در مواجهه با ذوات غیرپدیداری به نوعی حیرت و تعلیق حکم دچار می‌سازد. در منطق هگل، همین عقل آن‌چنان به توانایی‌های خود وقوف یافته‌است که اساساً زمینه تعارض را از میان برمی‌دارد و هرگونه تقابلی را در تألیفی عالی‌تر، یعنی «وضع مجامع»، مستحیل می‌سازد.

براین اساس، برخلاف نظر کانت، عقل به مغالطات و تعارضات خود محدود و مقید نمی‌شود؛ بلکه باید گفت عقل چیزی جز بسط و گسترش خود نیست. عقل همان فراروی عقل و وقوف به جهت حرکتی امور است. آنچه عقل را از سایر قوا

مشخص و متمایز می‌سازد، حرکت ذاتی و دائمی آن است و از این لحاظ هر نوع رکودی معادل نفی عقل است.

پی‌نوشت‌ها

۱. درباره این موضوع، در صورت لزوم، رجوع کنید به: مجتهدی، ۱۳۷۳.
۲. هگل در این مورد اغلب اصطلاح آلمانی Wirken را به کار می‌برد.
۳. لفظ Categoric از لحاظ ریشه یونانی خود تا حدودی بر طبقه‌بندی دلالت دارد.
۴. Begriff. این اصطلاح آلمانی در فرانسه و انگلیسی به ترتیب به concept و notion ترجمه می‌شود. در فارسی نمی‌توان به «مفهوم» به معنای متداول کلمه ترجمه کرد و بهتر است معادل آن را «صورت عقلی» و یا «صورت معقول» یا حتی «تصور عقلی» بنامیم.

کتابنامه

مجتهدی، کریم. ۱۳۷۷. منطق از نظرگاه هگل. تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

_____ ۱۳۷۳. نگاهی به فلسفه‌های جدید و معاصر در جهان غرب. تهران: امیرکبیر.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پروفیسر شمیم شاہد کاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی

پرتال جامع علوم انسانی